

محمد بلخی جلال الدین مولانا یادی از

■ سید محمد اکبر سیدزاده

محل مباحثات است که خطه‌ی ادب پرور افغانستان، مهد آسایش و پرورش تعدادی کثیر از نوابغ، فلاسفه، حکما، شعرا و نویسندگانی بی بدیل بوده و هر یک در مقام خویش چون آفتاب درخشان، زوایای تاریک زندگی بشر را منور ساخته و با پخش و تعمیم اندیشه های والای خویش مصدر خدمات شایسته و قابل قدر در عرصه های معارف، ادبیات، محاسبه، نجوم، طب و ده ها پدیده ی با ارزش دیگر گردیده اند که جایگاه انسانی ایشان در تارک جهان ما از جمله افغانستان عزیز قرار داشته است.

از جمله ی این مشاهیر روزگار یکی هم شخصیت عالی مقام، عارف توانا، شاعر بی بدیل، حکیم ودانشمند، استاد سخن و پیشتاز جهان معرفت، جناب مولانا ی بزرگ (بلخی) بوده است که نام نامی این رادمرد عرصه ی اندیشه و خرد، زبان زد خاص و عام و آثار گران سنگش چاشنی بخش دل‌های مملو از سوز و گداز دلدادگان جاده ی طلب و ذوقمندان ادب عرفانی به شمار می آید؛ از اینجاست که فرهنگیان صاحب قدر افغان و ارادتمندان در سراسر جهان او را مولانا خطاب نموده، آثار گران سنگ و مملو از پیام عشق و محبت او را که مکتبش جهان مارا روز تا روز تسخیر می نماید به زبان های زنده ی جهانی ترجمه و مورد استفاده قرار داده اند در هر دیاری می توان دریافت.

براین منباست که ملت ادب پرور و قدردان افغان به خود می بالد و یاد این صوفی خوش ذوق را همه ساله طی مجالس و محافل با شکوه و مملو از حسن ارادت فرهنگی را در منازل شخصی، مساجد و مراکز عمومی به راه انداخته، از مقام شامخ این عارف شرق، تجلیل به عمل می آورند.

بناءً " با پیروی از این سنت نیکو، بنده می خواهد با ارائه ی این نبشته که پاره ای از زندگی نامه ی آن جناب را احتوا خواهد کرد عرضی داشته باشد تا به مصداق برگ سبز و تحفه ی درویش به پیشگاه حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی بوده باشد.

حضرت مولانا فرزند چهارم بهاء الدین ولد معروف به سلطان العلماء بوده و در ششم ربیع الاول سال ۶۰۴ هجری قمری در بلخ باستان متولد گردیده و در سایه ی محبت و تربیت و ارشاد پدر بزرگوارش که از مشاهیر بلخ در بلاد خوارزم بوده به علوم متداول آن وقت دست یافت. مولانا موقعی که ۱۳ سال بیش نداشت به معیت پدر و خانواده اش روی معاذیری به شهر قونیه از توابع ترکیه، مهاجرت کرده و در سال ۶۲۸ هجری قمری بعد از وفات پدرش در قونیه بار سنگین بحث و ارشاد و موعظه را به دوش گرفت. حضرت مولانا (رح) از محضر سید برهان الدین حسینی محقق ترمذی که مصاحب آگاه خداوندگار بلخ بهاء الدین ولد و معلم دوران کودکی مولانا بود، در سال ۶۲۹ هجری

قمری بعد از وفات بهاء الدین ولد، به یاری مولانا شتافته بود، کسب فیض کرد و به مدارج عالی اجتهاد، فتوی و ارشاد نائل آمد. چه بسا که به مقامات عالی‌تری تصوف دست یافت. او که

من حیث دانشمند آگاه مذهبی و عالم علوم شریعت و فنون ادبی، فقه، حدیث و تفسیر بود از علوم عقلی، حکمت و فلسفه و کلام و منطق نیز بهره ی وافی داشت و همگام با جناب سید برهان الدین محقق ترمذی که رهبر جهان طریقت و عرفان و تصوف بود، با راه و روش و آداب اهل صفا به تزکیه ی نفس پرداخت و با درک چنان لازمه ی چو دو تن در یک روح به اعتبار از روزگار گذشته با هم مصاحب همراز گردیده به معراج انسانیت عروج کردند..

سید برهان الدین حسینی محقق ترمذی (رح) از جمله ی زهاد و عرفای با نام بلخ بوده و در نزد سلطان العلماء پرورش یافته، اثری به نام «معارف ترمذی» از وی به یادگار مانده است. آوازه ی دانش و لیاقت حضرت مولانا در اثر مصاحبت با برهان الدین محقق روز تا روز سرحدات را در نوردیده، طالبان علم و معرفت را به سوی خویش می کشانید؛ تا این که در جمادی الآخر سال ۶۴۲ حضرت شمس الدین محمد تبریزی را در قونیه ملاقات کرد. بعد از این ملاقات حضرت مولانا دیگر آن مولوی پیشین نبوده، به زودی درس و بحث و قیل و قال و موعظه و محاضرت و معاشرت با یاران را کنار گذاشته مفتون و مجذوب نفس گرم و جاذبه ی قوی و بیان مؤثر حضرت شمس الدین محمد تبریزی (رح) گردیده درویشانه به رقص و سماع پرداخت، نوای نی و آهنگ رباب مسحورش ساخت و خاکساران به پیشگاه خداوند عشق زانو زد و در انوار لطف الهی جذب و ذوب گردیده، پروای سر و دستار نکرده مقام عشق را والاتر از هر مقام دیگر دانست؛ چنانکه به زبان حال می فرماید:

ازین افسون که ساقی در می افکند حرفیان را نه سرماند و نه دستار

از اینجا بود که حضرت مولانا بزرگ، در جمع عاشقان و دلدادگان جاده ی معرفت پیوست و ترک نام و نشان کرد.

در مورد ملاقات مولانا با حضرت شمس (رح) در ولدنامه، تصنیف سلطان ولد- پسر مولانا- چنین آمده است:

نا گهان شمس الدین رسید بوی گشت فانی ز تاب نورش فی

دعوتش کرد درجهان عجب که دید آن به خواب ترک و عرب

شیخ استاد گشت نو آموز درس خواندی به خدمتش هرروز

منتهی بود مبتدی شد باز

مقتدا بود مقتدی شد باز

گرچه در علم فقه کامل بود

علم نو بود کاو به وی بنمود

جنس آن بود هم بدان پیوست



از ره جان به آن جهان پیوست

میریدان مولانا در حضور و غیاب حضرت شمس با لحن عیب جویانه به کنایه و اشاره سخن می گفتند و روش مولانا را نسبت به خویشین به باد انتقاد می گرفتند. حضرت شمس از این حالت دل تنگ می گردد و بعد از چهار ماه مقارن شوال ۶۴۲ قمری قونیه را به قصد شام ترک کرده، - مولانا را تنها گذاشت. بعد از غیاب حضرت شمس، مولانا به جای درس و بحث و دلجویی شاگردان و میریدان، به سرودن اشعار عاشقانه و فراق نامه ها پرداخته و نسبت به یاران و میریدان، بی اعتنا شده با شکوه و زاری حضور دلدار را می طلبد؛ میریدان مولانا با درک این وضع، اظهار - پشیمانی نموده، عفو تقصیرات خویش را از حضرت مولانا خواستند؛ چنانچه در ولدنامه در این مورد چنین آمده است:

پیش شیخ آمدند لایه کنان
که ببخشای مکن دگر هجران
توبه ها می کنسیم رحمت کن
گر دیگر این کنیم لعنت کن
توبه ی ما ز لطف کن قبول
گرچه کردیم جرم ها ز فضول

حضرت مولانا با برداشت از التماس یاران و حصول نامه ی پوزش خواهی از حضرت شمس، سلطان ولد فرزند خویش را که از ارادتمندان حضرت شمس الدین بود با نامه ی التماس آمیز به شام نزد حضرت شمس فرستاد و تقاضای بازگشت آن جناب را نمود. حضرت شمس تبریزی در اثر عذر خواهی بیش از حد سلطان ولد، در محرم ۶۴۴ هجری قمری به قونیه بازگشت و موجبات خوشنودی مولانا را فراهم آورد، میریدان مولانا بر سبیل عذر خواهی به شکرانه ی رضایت مولانا مهمانی دادند و زمین ادب بوسیدند ولی دیری نگذشت که حضرت مولانا و شمس را با هم انیسی و جلیس یافتند؛ بنای عدوان گذاشتند و حضرت شمس را به قتل تهدید کردند؛ تا آنکه آن جناب در شعبان

۶۴۵ مجدداً غائب گردیده و اثری از خود باقی نماند. حضرت مولانا بعد از این واقعه شخصاً به جستجوی محبوب تا دمشق و توابع آن سفر کرد ولی از گم شده اش سراغی نیافت. غیبت حضرت شمس، مولانا را بیش از پیش مبتلای درد فراق ساخت؛ چنان که کلیات شمس تبریزی - سروده ی مولانا - زاده ی همین درد و انگیزه است. حضرت مولانا بعد از غیبت حضرت شمس (رح)، شیخ صلاح الدین زرکوب را که از ارادتمندان حضرت شمس بود یار و همدم خود ساخت و آرامش نسبی را حاصل نمود.

آورده اند که شیخ زرکوب قونوی شخصی پاکدل و عارف بود و در بازار دکان زرگری داشت؛ روزی مولانا با تعدادی از همهرهان از بازار می گذشت که صدای (تق - تق) موزون چکش کوبی شیخ و شاگردانش آن جناب را به وجد آورده در میان بازار بی خودانه به ست افشانی و حرکات صوفیانه پرداخت. چون شیخ صلاح الدین زرکوب از این امر آگاه شد به شاگردان، ادامه ی کار را سفارش کرد و خود در حلقه ی سماع مولانا و یاران درآمد و سر در پای خداوندگار بلخ نهاد.

و بدین سان شیخ زرکوب من حیث مشاور و همنشین صاحب نظر در سلک هواداران مولانا عرض وجود نمود. و حضرت مولانا اداره ی امور مدرسه و خانقاه را به شیخ زرکوب واگذار و به پسر خویش سلطان ولد سفارش کرد تا از شیخ حمایت و پیروی بدارد و بعدها دختر وی فاطمه خاتون را به همسری سلطان ولد برگزید. ولی شیخ زرکوب به عمر ۷۴ سالگی، در سال ۶۵۶ از دنیا رخت بر بست و مولانا را تنها ماند. در این اوضاع و احوال که مولانا تنها مانده و در غم و اندوه رفتگان، پریشان خاطر بود، جناب حسام الدین حسن بن حسن ارموی معروف به «اخی ترک» - متولد سال ۶۲۲ قمری در قونیه که از نژاد یزدان یار اموی و جد اعلی موصوف شیخ «ابوالوفای کرد» بغدادی نام داشت در حلقه ی میریدان مولانا جا گرفت و همه ی دارایی و املاک یش را با اخلاص کامل در راه خداوند گار بلخ ایثار کرد و خود در خدمت خانقاه مولوی درآمد.

جناب حسام الدین حسن جلیبی (رح) که خود از ارادتمندان حضرت شمس (رح) بود، بعد از صلاح الدین زرکوب با درایت و لیاقت و وفاداری که داشت اختیار مدرسه و خانقاه مولانا را به دست آورد، او که برعلاوه ی کاردانی و لیاقت، آواز خوش نیز داشت، مجالس سماع مولانا را با - خوانش اشعار مولانا، حالت شور انگیز می بخشید و حضرت مولانا نیز او را چون فرزندانش سلطان ولد و بهاء الدین ولد عزیز می داشت.

روزی شیخ حسام الدین جلیبی آرزو کرد که کاش حضرت مولانا هم مانند عطار و سنایی اثر مثنوی می آفرید تا میریدان و سایرین از آن مستفید می گردیدند. شبی این آرزو را به خدمت مولانا به عرض رسانید، حضرت مولانا با شگفتی و خوشحالی ... دست به لایه ی دستار برده، کاغذی را که هجده بیت اول مثنوی بر آن نوشته شده بود، بدر آورده گفت، چه خوب اندیشه است که در خاطر من نقشی از این خیال مصور شده و اینست مایه ی الهام شده ی آن. حضرت حسام الدین نی نامه را خواند و سیمای شگفته از شادی اش، مولانا را تشویق مهر انگیز کرد و ادامه ی مثنوی را تکلیف خود ساخت.

حضرت حسام الدین از صبح تا شام و از شام تا صبح در خدمت قرار داشت و سروده های حضرت مولانا را می شنید و به کاغذ می نوشت مکرراً با صوت دل انگیز آن ها را می خواند و به دلگرمی مولانا می افزود تا اینکه از برکت اهتمام موصوف مثنوی، «مثنوی» شد. از اینجا بود که معاندین و حاسدان را از توجه مولانا نسبت به حسام الدین جلیبی در اعتراض می یابیم.

حضرت مولانا در پنجم جمادی الآخر سال ۶۷۲ هجری قمری به عمر ۶۸ سالگی، جهان فانی را وداع گفت. یاران و ارادتمندانش را در سوگ خویش غمدار ساخت. مرقد پاک آن عارف پاکدل در شهر قونیه در ترکیه زیارت گاه خاص و عام است.

از جناب مولانا ی بزرگ بلخی که بعداً به رومی، نیز لقب یافت، آثار گرانبهایی به جا مانده است که ذیلاً از آن نام می بریم:

الف: آثار مثنوی: ۱- مجالس سبعة ۲- فی ما فیه

۳- مجموعه ی مکاتبات مولانا

ب: آثار منظوم ۱- دیوان کبیر شمس تبریزی

۲- مثنوی معنوی ۳- مجموعه ی رباعیات

آثار مولانا مملو از عشق، حکمت و معرفت الهی و شناخت انسان و محیط پیرامون آن بوده و مشتمل بر حکایات اخلاقی و فرمایش های عرفانی است که فهم آن مستلزم دانش و آشنایی با فقه، تفسیر و مضامین دینی و عرفانی می باشد. با این دید است که امروز پیروان مکتب مولانا روبه تزیاید بوده میلیون ها کست به زبان های مختلف از آثار مولانا به ثبت رسیده و به دسترس علاقمندان آن قرار گرفته است.

با این تذکر مختصر بر روان پاک حضرت مولانا جلال الدین محمد بلخی درود و دعا می فرستیم و روانش را شاد می خواهیم. /پایان